

## مقدمه

نسخه‌ای کهن از دیوان غزل سعدی را ورق می‌زنیم<sup>(۱)</sup>. اولین چیزی که جلب نظر می‌کند این است که غزلیات، به چهار قسمت، دسته‌بندی شده است:

دسته‌ی اول، که از نظر تعداد غزل، بیش از دسته‌های دیگر است، طبیات نام دارد. در فرهنگی مانند «آندراج» معنای این واژه را می‌یابیم. نوشته شده: طبیات، جمع طیبه به معنای پاک و پاکیزه. می‌اندیشیم غزل‌هایی که زیر این عنوان گرد آمده، باید پاک و بی‌عیب یا دست کم از دیدگاه گرد آورنده‌ی آن‌ها، پاک و بی‌عیب باشد.

دسته‌ی دوم، بدایع نام گرفته. بدایع به معنای چیزهای نو پیدا شده و بدیع که مفرد آن است به معنای تازه، نو یا عجیب و شگفت آور است<sup>(۲)</sup>. پس حدس می‌زنیم که این غزل‌ها هم از دیدگاه گردآورنده و ناظم آن‌ها دست کمی از طبیات ندارد. مترادف یا برابر آن‌هاست و اگر تفاوت‌هایی هم در میان باشد، ناچیز و اندک است. صاحب نظری نیز بین و باریک اندیش- شاید خود سراینده- به دلایلی توانسته میان آن‌ها فرقی بگذارد و آن‌ها را به دو دسته تقسیم کند.

دکتر جهانبخش نوروزی\*

# چه کسی غزلیات سعدی را چهار دسته کرده و چرا؟



مجموعه علمی و مطالعات فرهنگی  
مجمع علوم انسانی

این دو دسته غزل از شور و هیجان دوران جوانی سراینده سرشار است. خواننده یا شنونده غزل شناس، به روشنی در می‌یابد که آن‌ها را باید جوانی پرشور و حال، سرشار از نیروی جوانی و عاشق طبیعت و زیبایی، با زیباترین صورت و استادانه‌ترین هیأت، سروده باشد.

دسته سوم، خواتیم است. خواتیم، جمع کلمه‌ی خانم به معنای مهر و انگشتری<sup>(۳)</sup> است، یعنی همان مه‌ری که به جای امضا در آخر نامه‌ها می‌گذارند و نامه را با آن ختم می‌کنند یا به پایان می‌برند.

این دسته از غزل‌ها اگر چه از نظر علمی و فنی هیچ نقصی ندارد، نه در اوزان شعری و قافیه پردازی آن‌ها کمترین ایرادی است و نه در فصاحت و بلاغت و روشنی گفتار عیبی دارند و ساده، روان و بی‌پیرایه‌اند، اما یک چیز کم دارند: از آن شور و حال و هیجانان جوانی، در آن‌ها خبری نیست. مانند سیلاب خروشان از کوه سرازیر شده‌ای که به دشتی هموار رسیده، جوش و خروش خود را کنار نهاده و آرام گرفته باشد.

غزل‌های این دسته مانند نثرهای زیبایی است که یک نفر ادیب کارآگاه و مسلط بر وزن و قافیه و استاد در فنون ادبی، آن‌ها را منظوم کرده باشد. در واقع می‌توان گفت: نثرهای منظومی است. خواننده یا شنونده سخن سنج در این خیال می‌رود که نکند این‌ها غزلواره‌های دوران میانه سالی و پختگی یا پیری گوینده باشد! مگر این نیست؟ که بسیاری از پیران هم بویژه اگر شاعری کرده باشند، به یاد ایام جوانی، جوانی می‌کنند و اگر چه پیرند، در دل جوان و عاشقند و در خیال روی جوانان، غزل عاشقانه می‌سرایند؟ منتها بعضی مانند سعدی، با صداقت و بی‌روی و ریا ادعان می‌کنند که:

**برف پیری می‌نشیند بر سرم**

**همچنان طبعم جوانی می‌کند<sup>(۴)</sup>**

پاره‌ای دیگر سخن و آرزوی دل خود را در زیر چتری از صلاح و سلامت، می‌پوشانند.

دسته‌ی چهارم، غزلیات قدیم است. قدیم یعنی دیرینه<sup>(۵)</sup> یا گذشته‌های دور. غزلیات قدیم، نمودار احساسات نوجوانی است که بر آستانه‌ی بلوغ نشسته باشد. این دسته از غزل‌ها، خام و یا ناپخته می‌نمایند، اگر چه در میان آن‌ها چند غزل در حقیقت عالی هم دیده می‌شود که با بهترین شعرهای سعدی پهلو می‌زند مانند غزلی در پند و عبرت، با مطلع: «صاحباً عمر عزیز است، غنیمت دانش» یا غزل: «یک روز به شیدایی در زلف تو آویزم» یا غزل دیگری با مطلع: «از صومعه رختم به خرابات بر آرید» و غزل: «خوب‌رویان جفاپیشه وفا نیز کنند».

اما این غزل‌ها احتمال دارد به دست نسخه برداران، از قسمت‌های بدایع و طیبیات به این بخش راه یافته باشد، یا چنان که افتد و دانی، گاهگاهی لحظاتی برای شاعر - چه پیر و چه جوان- پیش می‌آید که از خود به در می‌رود، بر طارم اعلی می‌نشیند، در اعلی علیین پرواز می‌کند، چیزهایی می‌گوید یا اثری به وجود می‌آورد که در باور خودش هم نیست. و اگر او در اوقات با خودی و هشیاری، بخواهد نظیر آن، چیزی بیافریند، نمی‌تواند. این چنین لحظات، ناخواسته و ناخودآگاه از راه می‌رسد. با تفکر و تعقل قبلی ارتباط ندارد. الهام وار می‌آید و اگر آن را دریافتی و بهره‌گرفتی، برده‌ای و اگر غفلت نمودی از دست می‌رود و باز نمی‌گردد، یعنی آن را باخته‌ای.

شاعران و هنرمندان بزرگ، قدر این چنین لحظات را می‌دانند. بنده‌ی این چنین اوقاتند، همیشه مترصد این چنین لحظاتی. بی‌جهت فکر و ذهن خود را به زحمت نمی‌اندازند و به دنبال موضوع برای این که شعری گفته باشند نمی‌گردند. شعری که با اندیشه و طراحی پیشین، ساخته شود، شعر نیست. ممکن است نظم‌ی عالی یا داستان و قصیده‌ای کم نظیر باشد، اما شعر خوب و دلنشینی نیست. از دل نجوشیده تا بر دل‌ها نشیند و در جان و روان شنونده، چنگ زند. این چند غزل عالی، که به آن‌ها اشاره شد، در میان غزلیات قدیم، اگر از جاهای دیگر به این جا راه نیافته باشد، مسلماً حاصل چنین لحظات کمیاب گران‌بهایی است که گاه گاهی به سراغ هر هنرمندی می‌آید.

در هر حال، غزلیات قدیم اثر طبع نوجوان کم تجربه‌ای است که طبع روان و استعداد طبیعی و احوال نوجوانی‌اش که آرام آرام قد می‌کشد، او را به شعر و شاعری کشانده است، اما هنوز علم و تجربه‌ی کافی برای پروراندن اشعار خود را ندارد. باید روزگاری بگذرد تا این نهال نورسته، قد برکشد، بارور شود و گل و شکوفه‌ی صدها غزل ناب را به بار آورد.

### □ غزل ضعیف هم!

روزی افتخار مصاحبت با یکی از بزرگان ادب نصیبم شد<sup>(۶)</sup> ایشان همچون من، بلکه بیشتر از من، به سعدی عشق می‌ورزیدند. حاضر نبودند هیچ کس را در کنار سعدی بنشانند و با او برابر بدانند. می‌فرمودند سعدی حتی یک غزل متوسط هم ندارد. همه‌ی غزل‌هایش از خوب بالاتر یعنی عالی است. عرض کردم: سعدی هم غزل متوسط حتی ضعیف دارد. هر شاعری نویسنده و هنرمندی، کار خود را از بالا شروع نمی‌کند، قدم بر اولین پله می‌گذارد، آهسته آهسته و پله به پله بالا می‌رود تا به بلندایی که در توان استعداد اوست، برسد. هم چنان که خود شما هم که امروز از نویسندگان نام‌آور سرزمین ما هستید و بسیاری از نوشتار و گفتار تان، در اقصی نقاط جهان زبانزد و شناخته شده است، روزی در کلاس‌های مدرسه، انشاهایی می‌نوشتید که ابتدا با آنچه امروز می‌نویسید، هم تراز نیست. دیدم نمی‌پذیرند. قرار شد سفینه‌ی غزلیات سعدی را برداریم و فال‌گونه چند غزل را از جای جای آن بخوانیم. من می‌دانستم کجای کتاب را باید باز کنم. خواستم کتاب را بردارم. مثل این که ترفند مرا خوانده باشند، فرمودند: من این کار را می‌کنم. پذیرفتم. شانس ایشان بلند بود. طیبیات آمد. در نوبت‌های بعدی نیز اجازه فرمودند که من کتاب را باز کنم. چند بار دیگر هم خودشان کتاب را گشودند، اما هر بار یا صفحه‌ای از طیبیات آمد یا از بدایع. اصرار بیش از این را جایز ندیدم. سکوت کردم. می‌گویند سکوت علامت رضاست، اما در بسیاری اوقات چنین نیست ...

### □ مرتبه‌ی خواتیم

من همیشه حرف خود را با سند همراه می‌سازم

تا به قدر خردلی هم در دلی باقی نماند شک<sup>(۷)</sup>

برای اثبات این اظهارات و باقی نگذاشتن «خردلی شک» لازم است ابیاتی از خواتیم و غزلیات قدیم، با بیت‌هایی از طیبیات و بدایع که با آن‌ها مضامین یکسان دارد و هم معناست، در مقابل هم، یا به بیان بهتر، در کنار

هم آورده شود، بدین گونه:

راستی کردند، فرمودند مردان خدا

ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را (خواتیم)

اگر از وزن عروضی و استحکام کلامی و دستوری این بیت، صرف نظر کنیم، ابتدا جوهره‌ی شعری ندارد. نثر موزونی است. اندرز بی‌رمق نیم مرده‌ای است. پیرانه پند پیری است به جوانان یا جوان‌تران. همین مضمون، در بیت ذیل از طیبات، شاعرانه، زنده و جان بخش و از شور و شغف جوانی سرشار است. وانگهان شوخی طبیعی و طنز فطری و متعالی سعدی نیز در آن پوشیده نیست:

سعدی همه ساله پند مردم

می‌گوید و خود نمی‌کند گوش

صاحب‌نظران، ابیات ذیل را نیز بخوانند و خود قضاوت فرمایند. بیت‌های شماره‌ی (۱) از خواتیم است و بیت‌های شماره (۲) از طیبات:

۱- بی‌دهان تو اگر صد قدح نوش دهند

به دهان تو! که زهر آید از آن نوش مرا

۲- دوستت دارم اگر لطف کنی یا نکنی

به دو چشم تو! که چشم از تو به انعام نیست

همان دیدگاه اول درباره این دو بیت هم صادق است. به علاوه این که سوگند خوردن «به دهان تو» غریب می‌نماید.

۱- ساربانا خبر از دوست بی‌اور که مرا

خبر از دشمن و اندیشه ز بد گویان نیست

۲- به سراپای تو سوگند که از دوستیت

خبر از دشمن و اندیشه ز دشنام نیست

۳- ساقی بیار جامی، مطرب بگوی چیزی

لب بر دهان نی نه، تا نی شکر باشد

این بیت، بیت زیبایی است با مضمونی زیبا و هنری، اما همین مضمون در طیبات، شور و هنری دیگر دارد، جان بخش است، از آن شکر می‌بارد:

بر کوزه آب نه دهانت

بردار که کوزه‌ی نبات است

۱- نگارخانه چینی که وصف می‌گویند

نه ممکن است که مثل نگار ما باشد

۲- صورتگر دیبای چین، رو صورت یارم ببین

یا صورتی برکش چین، یا ترک کن صورتگری

اولی کلام ادیب سخندان و سالخورده‌ای است که بی‌رمق و رونق منظوم شده و دومی شعر شاعری است نظرباز در بدایع که مستانه سروده شده است:

۱- خواستم تا نظری بنگرم و باز آیم

گفت از این کوجه ما راه به در می‌نرود

۲- میل آن دانه‌ی خالم نظری بیش نبود

چون بدیدم ره بیرون شدن از دامم نیست

۱- کجا روم که دلم پای بند مهر کسی است

سفر کنید رفیقان که من گرفتارم

۲- نه نشاط دوستانم نه فراغ بوستانم

برویدای رفیقان به سفر که من اسیرم

۱- هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز

صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم

۲- عشق و درویشی و انگشت‌نمایی و ملامت

همه سهل است تحمل نکنم بار جدایی

۱- گر تیغ برکشند عزیزان به خون من

من همچنان تامل دیدار می‌کنم

۲- گر تیغ برکشد که محبان همی‌زنم

اول کسی که لاف محبت زند منم

۱- گر به خشم است و گر به عین رضا

نگهی باز کن که منتظریم

۲- بر سر خشم است هنوز آن صنم؟

یاسخنی می‌رود اندر رضا

۱- یک نظر بر جمال طلعت دوست

گر به جان می‌دهند ما بخریم

۲- ساربانا یک نظر بر روی آن زیبانگار

گر به جانی می‌دهند اینک خریدار آمده است



اگر از وزن عروضی و استحکام کلامی و دستوری این بیت، صرف نظر کنیم، ابتدا جوهره‌ی شعری ندارد. نثر موزونی است. اندرز بی‌رمق نیم مرده‌ای است.

۱- در چشم منی و غایب از چشم

زان چشم همی‌کنم به هر سو

۲- دل و جانم به تو مشغول و نظر بر چپ و راست

تا ندانند حریفان که تو منظور منی

۱- خرد با عقل می‌کوشد که وی را در کمند آرد

ولیکن بر نمی‌آید ضعیفی با توانایی

این مضمون، بارها در بدایع و طیبات به کار رفته بوده است. مثلاً در ابیات ذیل:

۲- ماجرای عقل پرسیدم ز عشق

گفت معزول است و فرمانیش نیست

دنیا و دین و عقل و دل از من برفت اندر غمش

جایی که سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را

فکر می‌کنم، از تفاوت‌های اشعار شورانگیز طیبات، یعنی شعرهای دوران جوش و شور جوانی و اوج شاعری سعدی و خواتیم که منظومات ایام کهولت

و جافتادگی اوست، همین مقدار بسنده باشد، وگرنه امثال بسیار است.

### □ غزلیات قدیم

اما غزلیات قدیم، از دیدگاه زمانی مقابل خواتیم و از دیدگاه هنری و زیبایی، مقابل طیبات و بدایع است؛ یعنی اگر سعدی خواتیم را در دوره‌های میانه سالی و سالخوردگی خود سروده، غزلیات قدیم کار ایام نوجوانی و آغاز کار شاعری اوست. غزل‌های این دوره خام است و بوی دوران طلبگی و دانش‌آموزی می‌دهد. نضح نگرفته و بالایی نیافته است. اگر طیبات در چنان مقامی است که شاعری چون حافظ را وا می‌دارد که اذعان کند: «استاد غزل سعدی است نزد همه کس»، غزلیات قدیم، در ذهن و ضمیر ناقدان می‌نشانند که آری، سعدی هم مانند هر شاعر دیگر، شعر ابتدایی و در حد انگشت گذاری دارد. نمونه آن غزل ذیل است که:

مجنون عشق را دگر امروز حالت است

کاسلام دین لیلی و دیگر ضلالت است

فرهاد را از آن چه که شیرین ترش کند

این را شکیب نیست گر آن را ملالت است

عذرا که نانوشته بخواند حدیث عشق

داند که آب دیده وامق رسالت است

ما را دگر معامله با هیچ کس نماند

بیعی که بی حضور تو کردم، اقالت است

از هر جفات بوی وفایی همی دهد

در هر تعنتیت هزار استمالت است<sup>(۸)</sup>

از سستی و ابتدایی بودن غزل که بگذریم، ساختار دستوری آن نیز لرزان است. اولین مصراع غزل: «مجنون عشق را دگر امروز حالت است» ضعف تألیف، یعنی عیب دستوری دارد. «دگر امروز حالت است» درست نیست. قصد گوینده این بوده که بگوید: امروز حالت دگر است. ترکیب «شیرین ترش کند» در غزل، آن هم از سوی سعدی، غریب است. می‌خواهد بگوید: اگر «شیرین» بر آشفته یا خشمگین شود. عبارت «بوی وفایی همی دهد» از دیدگاه کاربرد واژگان ضعیف است واژه‌های: اقالت، تعنت، استمالت و... هم غرابت دارد که عیب بزرگ فصاحت است...

باز هم مقایسه‌ی چند مضمون متشابه، از غزلیات قدیم با طیبات یا بدایع لازم می‌نماید، بیت ۱ از غزلیات قدیم و ۲ از طیبات است:

۱- قومی هوای نعمت دنیا همی برند

قومی هوای عقبی و ما را هوای توست.

۲- گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی؟

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

۱- در من این هست که صبرم ز نکورویان نیست

از گل و لاله گزیر است و ز گلرویان نیست

در این بیت، قافیه، درست نیست، یعنی تکراری است. هم مضمون این بیت، دو بیت ذیل از طیبات است.

۲- دیده از دیدار خوبان بر گرفتن مشکل است

هر که ما را این نصیحت می‌کند بی حاصل است

۲- خبرت هست که بی‌روی تو آرامم نیست؟

### طاقات بار فراق این همه ایامم نیست؟

از آوردن مثال‌های فراوان دیگر درمی‌گذریم و تنهاغزلی پر حشو و زوائد، از غزلیات قدیم، را ذکر می‌کنیم که می‌تواند میزانی برای قضاوت خوانندگان باشد:

بیا که در غم عشقت مشوشم بی تو

بیا ببین که در این غم چه ناخوشم بی تو

شب از فراق تو می‌نال‌های پری رخسار

چو روز گردد گویی در آتشم بی تو

دمی تو شربت وصلم نداده‌ای جانا

همیشه زهر فراق است همی چشم بی تو

اگر تو با من مسکین چنین کنی جانا

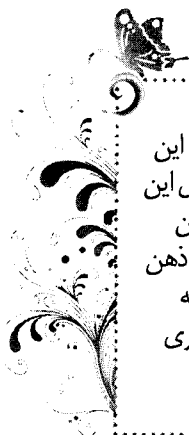
دو پایم از دو جهان نیز در کشم بی تو

پیام دادم و گفتم بیا خوشم می‌دار

جواب دادی و گفتمی که من خوشم بی تو

### □ پاسخ بخش اول سوال عنوان

اکنون برمی‌گردیم به اولین پرسش عنوان گفتار که «چه کسی غزلیات



شاعران و هنرمندان بزرگ، قدر این چنین لحظات را می‌دانند. بنده‌ی این چنین اوقاتند، همیشه مترصد این چنین لحظاتی‌اند. بی‌جهت فکر و ذهن خود را به زحمت نمی‌اندازند و به دنبال موضوع برای این که شعری گفته باشند نمی‌گردند.

سعدی را چهار دسته کرده است؟». استاد، دکتر حسن انوری، در مقدمه‌ی کلیات سعدی که تدقیق فرموده<sup>(۹)</sup>، می‌نویسد: «شماره‌ی غزل‌های سعدی در نسخه‌ی ما ۷۰۵ است... در نسخه‌های قدیم، غزل‌ها به چند دسته تقسیم شده است: طیبات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیم و ملامعات... بعضی گفته‌اند که اساس این تقسیم بندی از خود سعدی است<sup>(۱۰)</sup>». محمد علی فروغی که مصحح کلیات سعدی است، در این مسأله تردید نموده، با سلیقه‌ی خود، این نظم را در هم ریخته و غزل‌ها را از جهت محتوای آنها، به غزل‌های عاشقانه، عرفانی، مواعظ و... تقسیم کرده است. بسیاری از مصححان یا ناشران بعد از مرحوم فروغی که بسیاری، یا همین روش را پذیرفته و پیش گرفته‌اند<sup>(۱۱)</sup> و نسخه‌هایی بر همین اساس به چاپ رسانده‌اند و یا همه‌ی غزل‌ها را در هم ریخته، از ابتدا تا انتها، به ترتیب الفبایی بنا بر حرف آخر و حرف ما قبل آخر قافیه‌ها، تنظیم نموده، چاپ کرده و در اختیار خریداران نهاده‌اند<sup>(۱۲)</sup>. مرحوم، دکتر علی محمد مزده، استاد نگارنده، بارها از نسخه‌های خطی

از کلیات سعدی، حکایت می‌فرمود که در اختیار یکی از خانواده‌های شیرازی است و غزل‌ها در آن نسخه، بر خلاف نسخه‌ی مرحوم فروغی، چهار دسته است: صاحب این نسخه مدعی بوده که این نسخه را خود سعدی تنظیم نموده. استاد می‌فرمود: «من این نسخه را دیده‌ام. بعضی از واژه‌های خشن، در متن خط خورده و کلمه‌ای نرم‌تر و مترادف آن در بالا یا در حاشیه‌ی آن نوشته شده است. من حدس می‌زنم ادعای صاحب نسخه درست باشد. زیرا کسی بجز صاحب اثر، به خود اجازه نمی‌دهد کلمه‌ای از متن سخن، خط بزند و کلمه‌ای متناسب‌تر از آن را در کنارش بنویسد. این دقیقه غیر از غلط نویسی نسخه برداران است.»

دکتر ذبیح الله صفا می‌نویسد: «این نکته مسلم است که شیخ علاوه بر کتاب‌های مستقل خود، مثل گلستان و سعدی‌نامه (بوستان) باقی آثار خود را شخصا جمع آوری و تنظیم می‌کرد. مثلا در پایان طیبیات در نسخه‌ای از کلیات متعلق به دکتر محمد حسین لقمان ادهم (لقمان‌الدوله) که در سال ۱۷۱۸ یعنی ۲۷ سال بعد از وفات سعید استنساخ شده چنین آمده است: سعدیا بسیار گشتن عمر ضایع کردن است؛ وقت عذر آوردن است، استغفر الله العظیم و اتوب الیه و اشکر نعمته و ارجو رحمته تمت الكتاب بعون الله سبحانه و تعالی کتبت لیبقی الذکر فی امم بعدی. فی‌الجلال اغفر لکتابه السعدی... و قد نقل هذا من خط ناظم الکتاب، هو شیخ الامام المحقق... شرف‌المله و الدین مصلح السعدی نورالله قبره» و مطالعه‌ی این سطور نشان می‌دهد که سعدی خود جامع و کاتب طیبیات و به همین قیاس شاید جامع و کاتب قسمت‌های دیگری از باقی اشعار خود نیز بوده است (تاریخ ادبیات، دکتر صفا، مجله ۳، بخش (۱)، ص ۶۰۷)

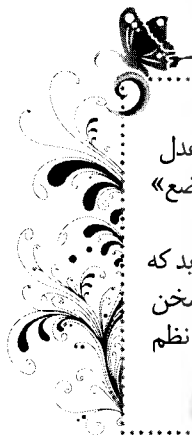
در همان زمان حیات مرحوم فروغی، انتشارات علمی، نسخه‌ای از کلیات سعدی را به چاپ رسانده که بر اساس همان تقسیم بندی قدیمی است.<sup>(۱۳)</sup>

مرحوم، محمد حسن علمی در مقدمه‌ی این نسخه، بسیار زیبا و زیرکانه، تقسیم بندی فروغی را که بر اساس موضوع و محتوای غزل‌هاست، مردود دانسته و با عذری مؤدبانه چنین نوشته است: «از جناب آقای فروغی تحصیل اجازه کردیم که کلیاتی را که به اهتمام ایشان ترتیب داده شده با حذف نسخه بدل‌ها، در یک مجلد به چاپ برسانیم و نیز به صوابدید معظم له، بنابراین گذاشتیم که ترتیب اجزای مختلف کلیات را همان قسم که از قدیم معمول بوده و مردم به آن معتادند، رعایت کنیم. یعنی در آغاز، رسایل منثور را که بعضی از آن‌ها به قلم خود شیخ اجل و بعضی به قلم دیگران است، قرار دهیم. سپس گلستان و بوستان و قصاید فارسی و عربی. آن گاه مجموعه‌های غزلیاتی که به نام طیبیات و بدایع و خواتیم و غزلیات قدیم، نامیده اند، به طبع برسانیم.»<sup>(۱۴)</sup>

خود مرحوم فروغی، در مقدمه‌ی خود بر غزلیات، می‌نویسد: «... تصرف مهم دیگر ما این است که در تدوین غزل‌ها و قطعات، از پیروی ترتیب معمول، که آن را به چندین مجموعه، به نام طیبیات و بدایع و خواتیم و غزلیات قدیم و ملامت و صاحبیه، تقسیم کرده اند، صرف نظر کردیم.» فروغی اضافه می‌فرماید که مخالفان این کار می‌گویند: «کس دیگر غیر از شیخ چه داعی داشته است بر این که غزل‌های او را به این نحو تقسیم کند؟ دوم این که کمتر مجموعه‌ای از غزلیات دیده شده، حتی آن‌ها

که بسیار قدیمند، که این تقسیم را نداشته باشند، با آن که در بعضی قید شده که از روی خط شیخ نوشته شده است. سوم این که از کلمات خود شیخ می‌توان دریافت که او این تقسیم بندی را کرده است...» فروغی ادامه می‌دهد: «آنچه ما را بر اختیار این روش (تقسیم غزل‌ها به عاشقانه‌ها و عرفانی‌ها و...) برانگیخت، این بود که بقین نمی‌توان داشت که این تقسیمات از خود شیخ باشد... این تقسیم، این مزیت را دارد که اگر کسی معتقد باشد که خواندن اشعار مغالزه برای کسانی که در آغاز جوانی هستند، مناسب نیست، می‌توانند جوانان را از مطالعه‌ی این مجلد (مجلدی که شامل عاشقانه‌هاست) باز دارد و مجلد دیگر را بی‌دغدغه‌ی خاطر، در دست آنان بگذارد.»<sup>(۱۵)</sup>

ابوبکر بیستون، در مقدمه‌ای که در سال ۲۲۶ قمری، بر کلیات شیخ نوشته و در مقدمه‌ی اکثر نسخه‌های پیش از نسخه‌ی فروغی و در بسیاری از نسخه‌های بعد از آن مضبوط است<sup>(۱۶)</sup>، چنین می‌نویسد: «قوال در مجلس سماع، غزلی با مطلع «نظر خدای بینان ز سر هوا نباشد» بر خواند. بنده بر اثر اشارت ایشان (حاضران در مجلس) در مجموع طیبیات و بدایع و خواتیم و غزلیات قدیم، نظر کردم، بر همه بگذشتم، چند نوبت مکرر، تا عاقبت بدان پرسیدم...» پر واضح و مسلم است که تقسیم و درجه



به جای باب اول بوستان که «عدل و تدبیر و رای» است، باب «تواضع» را قرار دهیم زیرا تواضع، صفت بسیار خوبی است و بهتر می‌نماید که کتاب با این باب آغاز شود، آیا سخن سنجان می‌پذیرند؟! بر هم زدن نظم غزلیات نیز همچنان است.

بندی غزلیات، کار و کردار زیرکانه و هشیارانه‌ی خود شیخ است. همان طور که گلستان را با نام و نشان هر باب تقسیم نموده و بوستان را با بر شمردن نام ابواب با ترتیب اول و دوم و سوم و... به ده باب قسمت فرموده و مرتب ساخته است.

فرض کنیم کسی بیاید و بگوید: در این که خود شیخ این تقسیم بندی را کرده باشد من تردید دارم. بهتر است به جای باب اول بوستان که «عدل و تدبیر و رای» است، باب «تواضع» را قرار دهیم زیرا تواضع، صفت بسیار خوبی است و بهتر می‌نماید که کتاب با این باب آغاز شود، آیا سخن سنجان می‌پذیرند؟! بر هم زدن نظم غزلیات نیز همچنان است. بنابراین ناشران گرانمایه‌ای که به خاطر آسان شدن کار خواننده یا بنا بر اعتقاد و سلیقه‌ی شخصی خود، غزل‌های ناسخته و اولیه‌ی مانند غزلیات قدیم را با طیبیات و بدایع، آن هم طیبیاتی که خود سعدی به آن می‌نازد و آن‌ها را «قیامت» می‌شمارد:

آن چه رفتار است و قامت؟ وین چه گفتار و قیامت!

### چند خواهی گفت سعدی؟ طبیبات آخر ندارد<sup>(۱۷)</sup>

و بدایعی که به آن‌ها می‌بالد و مغرورانه آن‌ها را بهترین هدیه و ره آورد، برای خویشان می‌داند:

### اگر بدایع سعدی نباشد اندر بار

### به پیش اهل قرابت چه ارمغان آری؟!<sup>(۱۸)</sup>

درهم آمیخته‌اند، امانت داری نفرموده و تنظیماتِ سخته و سنجیده‌ی شیخ را محافظت نکرده‌اند. پس قطعاً به رمز و راز کار او پی نبرده‌اند. بنابراین لازم می‌نماید که تجدید نظری بفرمایند و هر دسته از غزل‌های شیخ را همان گونه که از آغاز بوده تنظیم نمایند. طبیبات جدا، بدایع جدا، خواتیم جدا و غزلیات قدیم نیز جدا.

### □ پاسخ بخش دوم سوال

اکنون هنگامی است که به «چه کسی اول» در عنوان گفتار پاسخ داده شد، به «چرای آن» می‌رسیم؛ یعنی پاسخ به این پرسش که چرا شیخ غزل‌های خود را چهار قسمت کرده است؟!:

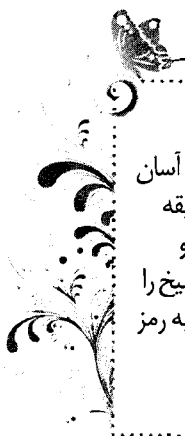
این سؤال پاسخی روشن و بدیهی دارد. سعدی، خود بهتر از هر کس در جهان، فرق سخن عالی و دانی را می‌داند و مقام و مرتبه‌ی هر غزل را می‌شناسد. می‌داند که غزل‌های آغازین و دوران نوجوانی او، ساده و ابتدایی است. غث و ثمین<sup>(۱۹)</sup> و زیر و بم بسیار دارد. و این را نیز خوب می‌داند که اگر این‌ها را از دیگر غزل‌های خود جدا نسازد و مشخص نکند، ارزش و اعتبار همه را به خطر انداخته و پایین آورده است و ناقدان سخن بر کل آن‌ها انگشت خواهند نهاد. «ندیدستی که گاوی در علفزار / بی‌الاید همه گاوان ده<sup>(۲۰)</sup> را؟!» پس بهتر از آن دانسته که غث را از ثمین، و سقیم را از سلیم جدا سازد و به خوانندگان آثار خود بگوید: اگر عیب و ایرادی در این غزل‌ها می‌بینید، بدانید که این‌ها کارهای ابتدایی و آغازین من‌اند.

سعدی با این عمل، دو کار انجام داده: یکی زبان منتقدان و عیب‌جویان را به روی خود بسته و دیگر پیشاپیش، پاسخ ایرادهای احتمالی آنان را هشیارانه داده است. این چنین کار، مطلبی معمول و متداول است. امروز هم در بسیاری اوقات، وقتی که از شاعری، در مجلسی دوستانه، دعوت می‌شود که شعری بخواند، با تعارف و تواضع اظهار می‌کند: از اشعار تازه‌ام چیزی از بر ندارم. این شعری که برایتان می‌خوانم از شعرهای قدیمی من است که سال‌ها پیش سروده‌ام و با این بیان می‌خواهد بگوید که اگر کم و زیادی در شعر من دیدید، بر من بیخشایید و به حساب گذشته‌ها بگذارید. اما چرای سوال، یک پرسش مقدر هم دارد: «شیخ که خود بهتر از هر کس ضعف غزلیات قدیم را می‌شناخته و به همین دلیل آن‌ها را از مجموعه‌های غزلیات خود جدا ساخته، چرا آنها را به آب جوی نسپرده و یکباره دیوان غزل خود را از نقص وجود آنها نشسته و پاک نکرده و دهان نکته سنجان و خرده گیران را بر روی خود نبسته! چنانکه بعضی از شاعران پیش از او، چون ناصر خسرو این کار را کرده بودند. پاسخ این پرسش بجا، پس از شنیدن قصه‌ای کوتاه و پر رمز و راز داده خواهد شد. آورده‌اند: هنگامی که انوشیروان می‌خواست فضای باغ کاخ را توسعه دهد، به ماموران خود دستور داد که زمین‌ها و خانه‌های اطراف کاخ را، تا جایی که لازم است، با رضایت از مردم خریداری کنند. نقشه‌ی باغ طرح

شد و آنچه خانه و باغ لازم بود خریداری شد مگر خانه‌ی پیرزنی که در گوشه‌ای از ضلع باغ قرار می‌گرفت و پیرزن راضی به فروش خانه‌ی خود نمی‌شد. گفتند برای پادشاه است. گفت برای هر کس که می‌خواهد باشد. گفتند هر چه پول بخواهی می‌پردازیم، گفت نمی‌فروشم. گفتند خانه و باغ بهتری به تو می‌دهیم. گفت نمی‌خواهم. به پادشاه خبر دادند که چنین است، پیرزن راضی به فروش نمی‌شود. گفت عیبی ندارد. دیوار آن قسمت باغ را بیچانید تا خانه‌ی او در پشت دیوار باغ قرار گیرد. بگذارید پیرزنی همسایه‌ی ما باشد<sup>(۲۱)</sup>.

به راستی دروغ بودن این روایت که شهرت عام دارد در بسیاری جاها آن را نوشته‌اند کاری نداریم. آنچه راستین است این پرسشی است که در ذهن و ضمیر شنونده‌ی این قصه شکل می‌گیرد «چرا پیرزن حاضر به فروش خانه‌ی خود نشد، آن هم به پادشاه؟!»

پاسخ، بدیهی و آسان است. این خانه، کتاب خاطرات و همه‌ی زندگی گذشته‌ی او بود. جزء جزء این خانه، با هزار رشته‌ی نامرئی با جان و دل او پیوند ناگسستنی داشت. جدا شدن از آن یعنی مرگ همه‌ی خاطراتش، یعنی بریدن از تمام گذشته‌هایش. این خانه با پول و باغ و خانه قابل تعویض نبود ...



برخی ناشران گرانمایه، به خاطر آسان شدن کار خواننده یا اعتقاد و سلیقه شخصی، امانت داری نفرموده و تنظیمات سخته و سنجیده‌ی شیخ را محافظت نکرده‌اند. پس قطعاً به رمز و راز کار او پی نبرده‌اند.

دکتر مهدی حمیدی شیرازی، در شعر «مرگ شب‌دیز» داستان دیگری را می‌سازد. می‌گوید: هنگامی که مهتران به خسرو پرویز خبر دادند که اسب نازنیش، شب‌دیز در حال مرگ است، چنان‌یکه خورد و از خود بی‌خود شد که گفت:

**کسی گر گفت با من مرد شب‌دیز**

**زبانش بر کنم با خنجر تیز**

**بفرمایم تنش را خوار کردن**

**به میدان بردن و بردار کردن**

**مرا گنجور راز زندگانی است**

**مرا دیباچه‌ی صبح جوانی است**

**مرا در زندگی جام جم این است**

**مرا دیباچه‌ی عشق و غم این ادست**

**نگه دارید ش از هر درد و بندی**

**مبادا کز قضا بیند گزند<sup>(۲۲)</sup>**

شبدیز، مونس و یار جوانی و کتاب بیشتر خاطرات خسرو بود که داشت از دست می‌رفت.

به پاسخ برگردیم: شاعر بی‌علت و بی‌جهت به گفتن شعر وادار یا کشانده نمی‌شود. تا لحظه‌ی ویژه‌ای، حالت خاصی، پیش آمد شگفتی یا شور و انقلابی درونی، برایش پیش نیاید، شعر نمی‌آید. هر شعر، خاطره یا انعکاسی از یکی از این لحظه‌ها، حالت‌ها و پیش آمدهاست. پاره برگه‌ی است از این شورها، هیجان‌ها و انقلابها. جزئی از زندگانی شاعر است. نوزاد یا دختر طبع او یا گوشه‌ای از جان و جهان اوست.

حال، این دختر طبع و زاده‌ی دل و جان، چه زشت باشد چه زیبا، برای والدش زیباست. پدران و مادران، فرزندان نا زیبا یا عقب مانده راه، چون باقی فرزندان، بلکه بیشتر از آنان دو ست می‌دارند. سعدی چگونه می‌توانسته، این دختران طبع خود را که هریک نشانه‌ای از زندگی گذشته‌ی او و شامل خاطره‌ای خاص از ایام نوجوانی او بوده، از کتاب زندگی خود جدا سازد و آن‌ها را دور بریزد؟ مگر می‌شود که انسان قسمتی از زندگی خود را انکار و فراموش کند؟ پس واجب دیده آن‌ها را حفظ کند و با نام و نشانی پر معنا: «غزلیات قدیم» مانند طیبیات و بدایع در جمع غزلیات خود، نگه دارد.



شاعر بی‌علت و بی‌جهت به گفتن شعر وادار یا کشانده نمی‌شود. تا لحظه‌ی ویژه‌ای، حالت خاصی، پیش آمد شگفتی یا شور و انقلابی درونی، برایش پیش نیاید، شعر نمی‌آید.

و هیأت و در هر پایه و مرتبه‌ای که باشد، جوشیده از جان و روان شاعر و زاده دل و خاطر او در لحظاتی ویژه و فراموش نشدنی است. پس شاعر نمی‌تواند آن‌ها را فراموش کند و از کتاب خاطرات و زندگانی خود، کنار بگذارد.

✽ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد فیروز آباد

پی‌نوشت‌ها

۱. سعدی، کلیات، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ ۱۳۱۶ شمسی، تصحیح عبد العظیم قریب و مزین به مقدمه ابوبکر بیستون که در سال ۷۲۶ هجری قمری نوشته شده و مقدمه مفصل مرحوم محمد علی فروغی بر کلیات سعدی. این نسخه با نظم همان نسخه‌های قدیم تنظیم شده است، یعنی غزلیات به صورت طیبیات، بدایع، خواتیم و غزلیات قدیم می‌باشد.
۲. فرهنگ لغت آندراج، محمّد پادشاه، کتاب خانه ختیم، دی ماه ۱۳۳۵ خورشیدی ۳. همان مرجع.
۴. سعدی، شیخ مصلح الدین غزلیات، طیبیات، در غزلی با این مطلع: « هر که بی‌او زندگانی می‌کند - گر نمی‌میرد گرانی می‌کند. »
۵. فرهنگ آندراج، محمّد پادشاه، کتاب خانه ختیم، دی ماه ۱۳۳۵ خورشیدی.
۶. بهمن بیگی، محمّد، مدیر عشایر ایران در روزگار پیشین و نویسنده کتاب‌های: بخارای من ایل من، به اجاق قسم، اگر قراغاج نبود و عرف و عادت در عشایر فارس.
۷. ثالث، مهدی اخوان، منظومه « خان هشتم » کتاب فارسی عموم، انتشارات راهگشا چاپ ۱۳۲۲ و چند چاپ بعد از آن، صفحه ۱۹۲، این منظومه در حقیقت، مرتبه‌ای بر مرگ جهان پهلوان، غلامرضا تختی می‌باشد.
۸. سعدی، شیخ مصلح الدین، کلیات، انتشارات علمی، چاپ ۱۳۳۶ شمسی، غزلیات قدیم.
۹. انوری، حسن، کلیات سعدی، تدقیق در متن و مقدمه، نشر قطره سال ۱۳۸۳. این کلیات نمونه‌ای از کتابهایی است که در آن‌ها تمام غزلیات، از ابتدا تا انتها « الفبایی » شده است.
۱۰. انوری، حسن، همان مرجع بالا، مقدمه، صفحه بیست و هشت.
۱۱. استاد ولی، حسین و اسکندری آرسنجانی، بهاء الدین، کلیات سعدی، انتشارات قدیانی. این کلیات، نمونه‌ای از چاپ‌ها به روش و از روی نسخه محمّد علی فروغی است که غزل‌ها را از دیدگاه معنایی درجه بندی کرده است.
۱۲. سعدی، شیخ مصلح الدین، تدقیق، دکتر حسن انوری، نشر قطره، ۱۳۸۳ شمسی.
۱۳. سعدی، کلیات، انتشارات علمی، چاپ سال ۱۳۳۶ که از روش فروغی عدول نموده است.
۱۴. سعدی، کلیات، انتشارات علمی، ۱۳۳۶، مقدمه، صفحه ۴.
۱۵. فروغی، محمّد علی، مقدمه بر کلیات سعدی، به صفحه ۱۳ مقدمه کلیات سعدی، انتشارات جاویدان ۱۳۱۶ رجوع کرده شود.
۱۶. بیستون، ابوبکر، به مقدمه مفصل کلیات شیخ انتشارات جاویدان، سال ۱۳۱۶ صفحه ۳ رجوع شود.
۱۷. انوری، دکتر حسن، کلیات سعدی، نشر قطره ۱۳۸۳ صفحه ۳۹۱ سطرهای ۳ و ۴.
۱۸. همان مرجع قبل، صفحه ۵۷۷ سطرهای ۳ و ۴.
۱۹. غث: لاغر، ضعیف، سمن: چاق، قوی. منظور از غث و سمن، اشعار یا کلام عیناک و ضعیف و سخنان بی‌عیب و درست است.
۲۰. سعدی، گلستان، باب دوم (در اخلاق درویشان) حکایت پنجم.
۲۱. از جمله قصه‌هایی است که برای اثبات عدالت انوشیروان گفته اند.
۲۲. حمیدی شیرازی، دکتر مهدی. « مرگ شبدیز » مثنوی بسیار زیبا و پر پیامی است که دکتر حمیدی آن را هموزن « خسرو شیرین » نظامی ساخته است.

سهراب سپهری نیز، در «هشت کتاب» همین کار را کرده است. اشعار میهم و بی‌محتوای خود را که شاید سیاه قلم‌ها و تمرین‌های آغازین او در سرودن بوده، دور نریخته، در هشتمین کتاب خود زیر عنوان نام با متما و پر معنای «ما هیچ ما نگاه» گرد آورده است.

اگر کس دیگری غیر از خود سپهری، می‌خواست اشعار او را گردآوری کند، این کتاب هشتم را حذف می‌کرد و نام کتاب را «هفت کتاب» می‌نهاد!

## نتیجه

تقسیم غزلیات سعدی، به چهار دسته: طیبیات، بدایع، خواتیم و غزلیات قدیم، بنا بر ملاحظات دقیق فنی و روانی، به دست خود شیخ صورت گرفته و تغییر و در هم ریختن این نظم، کار هر کس که باشد، دخالت آشکار در دیوان شاعری بزرگ و کاری اشتباه و ناصواب است.

شیخ با این کار، هم دهان حرف‌گیران را دوخته هم پاسخی قاطع و هوشیارانه، به منتقدان احتمالی اشعار خود داده است. همچنین دلیل کنار نگذاشتن غزلیات قدیم از دیوان خود، این بوده که غزل به هر شکل